



نگارنده: میرنعمت الله "حباب"

گزینش و بازتایپ: نسیم رهرو



نعمت الله "حباب"

زیستنامه مختصر نعمت الله "حباب"

«میر نعمت الله "حباب" فرزند میرعنایت الله "حباب" در سال ۱۳۳۶ شمسی در منطقه کوه سنگی، شهر کابل دیده به جهان گشود. دوره ابتدایی را در مکتب "محمود هوتکی" سپری کرد و بعد لیسه عالی حبیبیه را به پایان رساند.

میر نعمت الله "حباب" زیر نظر پدرش که شاعر و نویسنده بود، مطالعه را از آوان کودکی شروع نمود و هنگامی که هنوز در لیسه حبیبیه درس می خواند، به نوشتن و تحقیق پرداخت. استعداد و قریحه ذاتی اش وی را -
وا داشت تا زبان انگلیسی را نزد خود فرا گیرد و به ترجمه بپردازد.

میر نعمت الله "حباب" بعد از گذراندن موفقانه کانکور در سال ۱۳۵۴ شمسی در پوهنزی ادبیات و علوم بشری ثبت نام کرد و در رشته ژورنالیزم به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۵۸ با درجه عالی از فاکولته مذکور فارغ التحصیل شد و در رادیو افغانستان شامل کار گردید.

او که هنر و ادبیات را از پدر به ارث برده بود، در پی آن بود تا آمیزه ای از ادبیات شرق و غرب را به تصویر کشد. در این اندیشه عشق می ورزید و شب و روز آرام نداشت. گاهی در افکار مولانا، حافظ، رازی و غزالی مشغول بود و گاهی به شکسپیر و گویتیه و دانته می پرداخت و یافته هایش را در نشرات آن روزگار مثل پیام حق، انیس و ژوندون به نشر می سپرد. افکارش مزین به عمق بینش بزرگمردان جهان هنر، ادب و فلسفه گردید و به انسان و ارزش او معرفت ژرف حاصل نمود. چهره بشاش، سخنان نغز و پرمفهوم، خوش طبعی های موزون وی دوستانش را بخود جلب می ساخت. حقیقت یافته هایش را که تعالی انسان بود هرگز فراموش نکرد و همیشه در پی رشد آگاهی خود و دیگران بود. از اسارت وطن و بیگانه پرستی که با کودتای ثور آغاز شد و با یورش اردوی سرخ ادامه یافت در رنج بود. با قامتی استوار در صف مقاومت ملی پیوست و با قلم بر حقانیت مقاومت مهر تأیید زد. حزب خلق و پرچم از درخشش اندیشه روشنگرانه اش در هراس گردید و بلاخره این چراغ معرفت، مقاومت و روشنایی در سوم حوت ۱۳۶۳ به دست خادیسث ها اسیر گشت و به زندان پلچرخی در کنار هزاران انسان آزاده و با شرف جامعه ما به شکنجه و استنطاق کشانیده شد. خادیسث ها نه تنها خودش را ربودند، بلکه کتابخانه گرانبهای خانوادگی حباب را نیز غارت کردند و از جمله آثار خطی نایابی را به سرقت بردند. خانواده و دوستانش تا به امروز از چگونگی حوادث بعدی اطلاعی ندارند. او بر نگشت و چشم انتظار خانواده و دوستان اش را به در دوخته گذاشت. (۱)

میرنعمت الله حباب چون ستاره درخشانی در پس ابرهای تیره و تار حوادث روزگار ما نهران ماند؛ بر اهل معرفت و قلم است تا در معرفی میراث معنوی و فرهنگی این فرزند فرزانه وطن ادای دین نمایند. (۲)



گزارش افسانه مجید در مطبوعات امپریالیزم روس (۳)

«افسانه مجید» افسانه مردم بود. سال ها پیش مردم ما، در گروه مردان اسطوره یی از میان افسانه های ابرمردان حماسی و تاریخی ما «مجید قهرمان» را هستی دادند و «افسانه مجید» را باز آفریدند. افسانه یی که به ندای زمان، بنابر کاستی هایی که افسانه ها و حماسه های پارینه آدم های این افسانه ها و قهرمانان این حماسه ها - از دیدگاه عصر ما - داشتند، آزاده ملت مان آن را به ساختن آوردند و در آن روح خود را، آرمان های خود را و زندگی آرمانی شان را انعکاس دادند.

در آن روزگار، رزمندگیهای قهرمان این افسانه، به مردم مان نیرو می بخشید و همگرایی و با شیوه زندگی این قهرمان، زندگی آرمانی مردم را باز می نمود، اما با همه اینها، در پس این افسانه، در ورای قهرمان افسانوی مردم، هستی ابرمردی، در تلالو بود، شکوهمند مردی که ملت مان هستیش را واقعیت می انگاشتند و آرمان ها و زندگی را حقیقت. واقعیت هستی مجید با حقیقت زندگی و آرمانش سخت درآمیخته بود و این درآمیختگی را «افسانه مجید» حمل می کرد، عام می ساخت و شکوهمندی می بخشید.

باری، جوشندگی و شتابندگی شکوهمند هستی «عبدالمجید کلکانی» برای مردم مان، برای روستاییان و شهر نشینان، برای آمی و روشنفکر، مرد آرمانی - مجید قهرمان را به زایش آورد. قهرمانی که در میان مردم بود و در همگرایی با خواست مردم. قهرمانی که در رابطه با توفنده موج تاریخ میهن حماسه آفرین ملی که در بستر پرتلاطم تناقضات درونی زندگی اجتماعی که در لمس این زندگی به وسیله این ابر مرد، هستی یافت و بالنده شد و چون هستیش - در ارتباط بنیانی با مردم - برخوردار از اصالت و - در پیوستگی با جویندگی حقیقت - دارای رسالت بود، نه تنها در سطح، در چاچوب ملیت، محل یا منطقه یی، که در عمق، در میان ملت، در روان ملت اثر گذاشت و در هر گوشه یی از سرزمین مان، در بین گروه های اجتماعی، لایه ها، و همچنین میان ملیت ها و اقوام گونه گونه، پراوازه گشت و افسانه شد.

مردم مان، «افسانه مجید» را در دورانی به همدیگر حکایه می کردند که تناقضات درونی اجتماعی فرا دستان و فرو دستان، بنابر علل واقعیت تاریخی، در مقطعی از تاریخ جامعه مان، در سطح زندگی، حد اقل به وضوح دیده نمی شد. ولی بازتابندگی این تناقضات، در آگاهی جمعی، این سو و آن سو، به ناهمگون شکل هایی به نظاره می آمد که «افسانه مجید» نوعی و نمادی از این گونه آگاهی بود - آگاهی که بر اثر موقعیت ویژه تکامل تاریخی جامعه مان از گونه گروهی اجتماعی - اقتصادی به بیرون تاخته، به منزله روان ملت ما، همه جا گیر شده بود که همچنین شکوهمندان در تداومست. چنانکه فرو دستان درین افسانه بازتابندگی عصیان ها و

آرمان های شان را باز می جستند و ملت ما - در مجموع - روح آزاده و دلبستگی و پیوستگی خود را با سرنوشت ملت و وطن به تبارز در می آوردند.

اما، گاهی که شلاق اسارتبار شوروی - با رخ نمایی ملعون چهره های «خلقی ها» و «پرچمی ها» در عرصه دولتمداری - بر پشت ملت ما فرود آمد و مردم آزده ما را، در رویارویی با امپریالیسم روس قرار داد، در نخستین روزهای پس از فاجعه ننگین هفت ثور، پیش از آنکه ملت در بسیج همگانی علیه تجاوزگران روسی عملاً شرکت ورزند، یک بار دیگر، این افسانه به زبانها آمد، ولی با خواست متفاوت و کارگزاری دیگر.

مردم ما، در پاسخ به سوال اساسی روزگار - مبارزه علیه امپریالیسم روس - می بایستی ازین افسانه سودی می جستند - که جستند - ولی دیگر این سود جویی تنها به سطح نیرو بخشایی رزمندگی های قهرمان افسانه بسنده نمی شد، بلکه مردم آرزو داشتند که قهرمان آرمانی شان زود تر از هرکس یا کسان دیگر به میدان آید و دوشادوش ملتی که قهرمانش می انگاشتند و در رهایی از مخمصه ها، یار و مددگارش می دانستند، در مجاهدت علیه استعمار، قهرمانانه شرکت ورزد و جهاد کبیر ملت را رهبری نماید.

ملت اشتباه نکرده بود. کوهمرد مجاهد ادامه دهنده سنت های مجاهدت مردم ما علیه تجاوزگران به میدان آمد، ولی نه همانند بعضی پهلوانان افسانه یی که در هنگام پاسخگویی به نیاز مردم از گوشه سکون به میدان حرکت رزمندگی اندر می شوند، بل چون عقاب که آمدنش تنها دگرگونی مسیر پروازست، نه آن که از سکون به حرکت در بیاید.

مجید، بی آنکه یک و یک بار روستا را ترک گوید، بدون آنکه یک لحظه از آموزش روشن فکران انقلابی شهر و روشنگری روستائیان پاک طینت باز ایستد، برای پاسخگویی به ندای ملت آماده گردید و در مجاهده علیه روس ها دست به کار شد. مجاهدتی که از نخستین روزهای پس از کودتای ثور تا آغاز فاجعه شهادت این ابر مرد به دست روسها و نوکرانش، با پشتوانه یی از آگاهی و قابلیت که قهرمان آرمانی مردم ما داشت، ادامه یافت.

روسهای تجاوزگر، سال ها قبل از تجاوز آشکار به سرزمین ما، از نیروی مجاهد کبیر، مجیدقهرمان - به وسیله دستگاه های جاسوسی K.G.B آگاهی داشتند و نیز زمزمه های صمیمانه مردم را در باره «افسانه مجید» - در گزارش های این دستگاه ها - دنبال کرده بودند.

پس از کودتای ثور، به ویژه تجاوز نظامی شوروی به کشور ما، مجید قهرمان تنها شخصیتی بود که تلاش های گسترده ضد استعمارپیش از کران تا کران کشور همه جا را فرا گرفته بود، ولی خودش را اندک کسانی دیده بودند، با این که می شناختند - درست بر رغم افسانه اش که برای همه آشنا بود.

ابهت شخصیت و دوری مجید قهرمان از نظرها، دد منشان روسی و نوکران بومی شان را سخت به هراس افکنده بود - هراسی که در پیامد آن، امپریالیسم روس و نوکرانش، شکست افتضاح آور و مرگ خود را می

دیدند. چه در وجود شخصیت این قهرمان ملی، سرسخت ترین و پیگیرترین دشمن خود را تشخیص می دادند. همان گونه که امروز و تا گاهی که روس ها در سرزمین ما باشند، این هراس وجود دارد و وجود خواهد داشت، زیرا آرمان مجید و قهرمانی های مجید، به طوری در جنبش مقاومت ملت ما، بویژه در تجمع گاه اندیشه و آرمان او - سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) - تبلور یافته است که نمی گذارد این هراس مرگبار، از وجود شیطانی امپریالیست های شوروی زده شود و از میان برود.

استعمار روس، به منزله یکی از هارترین سیستم های استعماری جهان، با مایه گیری از روش های طراز کهن و نو، در پهلوی اسارت سیاسی (به میان آوردن دولت های دست نشانده و آله دست) و وابستگی اقتصادی (تسلط بر همه شاهرگهای اقتصادی، به منظور بهره برداری کامل از منابع کشور به اسارت کشیده) برای تحکیم پایه های استعماری خویش - که هیچگاه به استواری نخواهد رسید - علاوه بر استیلای نظامی، از همان آغاز حمله به کشور مان، همیشه و مذبحخانه تلاش ورزیده است تا در زمینه های اجتماعی و فرهنگی نیز، مَهر استعماریش را بچسپاند و از همه مظاهر این زمینه ها به سود خود بهره ور شود.

در زمینه اجتماعی، از تفرقه افگنی میان آزادیخواهان مجاهد تا دامن زدن به اختلافات قومی، قبیله‌ای، زبانی . . استفاده نموده و کوشیده است که وحدت ملی ما را در جهاد علیه تجاوزگران روسی، از هم بپاشد، و در زمینه فرهنگی، سبانه تلاش کرده است با سمپاشی بر افکار، باورها و اندیشه ها، تخطئه تاریخ و دیگر میراث های فرهنگ و هنر ما، شکست روحی و فکری ملت را بار آورده، بالوسيله بر تسلط خود ادامه دهد.

با آن که مردم ما، به صورتی از صور، لحظه یی هم نگذاشته اند که این آرزوهای پلید استعمارگران، در کشور ما به تحقق بپیوندند، مگر باز هم ددمنشان روسی شیدانه درک کرده اند که علیه قدرتش تنها نیرویی می تواند به مبارزه دوامدار دست یازد که از یک طرف در پیوند با مردم باشد و از سوی دیگر، آگاهانه و در همه عرصه ها، با قاطعیت، با سیاست مستقل ملی، با اتکاء به نیروی خودی، با مبارزه از داخل کشور، بدون دنباله روی این و آن، یا پیروی از کشوری، جهاد ملی را در سرزمین ما رهبری کند. به همین جهت، نقشه کشان استعمار روس، نخست از همه، در صدد درهم شکستن این نیرو برآمدند. نیرویی که تشکلیش - به زعم روس ها و در واقعیت - در وجود بزرگمرد تاریخ معاصر ما، عبدالمجید «کلکانی» و در اندیشه ها و شیوه مبارزه اش نهفته بود.

ازین رو، پیگرد این ابرمرد به وسیله روس ها، یک امر عادی و تصادفی نبود. روسها می دانستند که وجود این شخصیت و نفوذش در بین ملت، یکی از بزرگترین عواملی است که نمی گذارد پایه های استعمار روسیه در سرزمین ما، به ایستادگی آید، چه قهرمان آرمانی مردم ما، هم شخصیت بزرگ اجتماعی بود که در بحبوحه جنگ کبیر میهنی ما علیه روس ها چهره مجاهد کبیر ملی یافت و هم فرهیخته مردی که با داشته های عظیم دانش و فرهنگ خود، می توانست ماهیت امپریالیسم روس را همه جانبه به افشا گیرد، همپای مبارزه سیاسی، مبارزه فرهنگی را راه بیندازد و به منزله پایه گذار جنگ های چریکی - بنیادگذار سازمان سیاسی -

نظامی (ساما) و طرح های تشکل ارتش ملی را پی بریزد و ملت را برای مقاومت علیه تجاوزگران، در جبهه متحد ملی، بسیج و رهبری نماید.

سازمان جاسوسی K.G.B این خصوصیات مجید قهرمان را به آگاهی دولتمداران کرملین می رساندند، نوکران بومی روس ها، از نخستین روزهای پس از کودتا با فعالیت های سیاسی - نظامی این بزرگمرد آشنایی پیدا کرده بود. چاکران و ارتش امپریالیسم روس بر اثر مبارزه بی که به رهبری او در حومه کابل و مناطق دیگر سازمان داده می شد، ضربات کوبنده بی متحمل می شدند.

کرملین نشینان که از آغاز رویای تسلط بر سرزمین ما تا این دم (تجاوز آشکار نظامی شان) روباه منشانه عمل کرده اند، یکی از شیوه های مقابله با نیروی پرتوان مردم را، در مقابله با خود مجید، افسانه مجید، نفوذ همه جا گیر، هواخواهان و سازمان مجید(ساما) جستجو کردند.

این افسانه باید در اذهان مغشوش می گردید، خود مجید قهرمان باید گرفتار می آمد، نفوذ همه جا گیرش از میان می رفت، هواخواهان و سازمانش بایستی درهم می شکستند؟! ولی چگونه؟

روس ها می دیدند که هر روز بیشتر از پیش مجید قهرمان و افسانه اش به دلها جای می گیرد، مردم در وحدت می آیند، اسلحه می گیرند و می رزمند، هواخواهان و سازمانش نه تنها درهم نمی شکنند که شجاعانه به مبارزه ملی و برحق شان ادامه می دهند، مبارزه مسلحانه و سیاسی آزادیخواهان مجاهد، هر جا به شیوه نوی، در هر موقعیت با تاکتیک خاصی، کمر ارتش روسی را می شکنند و جیفه دولتمداری چاکران بومی شان به گودال نیستی کشانده می شود. نه ددمنشی خلقیها جایی را می گیرد، نه عو عو پرچمی ها، نه هم اسلحه سالاری امپریالیسم روس. باید یک کار دیگر نیز بکنند، کاری که خصیصه ویژه استعمار روس است.

تبلیغات:

روس ها به تبلیغات چنان علاقمندند که هیچ سیستم استعماری دیگر، با آن نمی تواند همسری نماید. رادیوها، روزنامه ها، جراید، مجلات، همه در خدمت تبلیغ است - خصوصیتی که همین حالا سراسر وسایل مفاهمه جمعی دولت چاکر و برده «پرچمی ها» و «خلق ها» را فرا گرفته است.

تبلیغات میان خالی و بی ریشه امپریالیسم روس از بس تکرار گردیده و با دیکته سازمان جاسوسی کا. جی. بی همراه بوده است، از بس دروغ گفته و افترا بسته، از بس به قلب ماهیت واقعیت ها و حقیقت ها پرداخته، از بس دروغ بافی در باره افغانستان را، «حقیقت در باره افغانستان» جا زده، از بس «دیکتاتوری کرملین نشینان بر مردم شوروی» را «دموکراسی اکثریت» خوانده است، کاملاً نه تنها در کشور ما خریدار ندارد - که نباید داشته باشد - در کشور خودی نیز مشتش باز گردیده است و مردم زیر شکنجه دولتمداران کرملین نشین به آن وقعی نمی گذارند.

باری، یکی از این افتراها، دروغ پردازی‌ها، قلب ماهیت واقعیت‌ها در گزارش‌های مربوط به - «عبدالمجید کلکانی» مجاهد کبیر ما است. مطبوعات روسی، این گزارش‌ها را همانند همه موارد دیگر، پس از انجام عملیه خصوصیت استعماری دادن به آن یعنی گزارش را به نفع خود تغییر دادن، که بی شباهت به گوارش معده آدمی نیست، نشر کرده است. شاید تنها تفاوتی که کار مطبوعات روسی با گوارش دارد اینست که مطبوعات بی مایه امپریالیسم روس، واقعیت‌ها را بسیار تصنعی قلب ماهیت می‌کند، در حالی که عملیه هضم در معده بسیار طبیعی است!

اصل و اساس نیت مطبوعات روسی از نشر گزارش‌های مربوط به رهبر آزادیخواهان افغانستان، چنانچه گفته آمدیم، هراس روس‌ها از شخصیت ملی و به قول «لوموند» روزنامه فرانسوی (۱۹ جون ۱۹۸۰) «شخصیت اساطیری» عبدالمجید «کلکانی» است، که می‌تواند در برابر غول استعمار، مردم را برای مقاومت بسیج و رهبری کند. روس‌ها به زعم‌شان با این گزارش‌ها می‌خواستند افسانه مجید را در اذهان مغشوش سازند و شخصیت ملی و قهرمانی ویرا دگرگونه جلوه دهند.

در نخستین ماه‌های پس از فاجعه هفت‌تور، روزنامه «پراودا» - ارگان مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی - در باره عبدالمجید «کلکانی» گزارشی را نشر کرد. این گزارش همان وقت، در یکی از برنامه‌های زبان دری رادیو مسکو، خوانده شد. گزارش پراودا، با همان لحن شناخته شده، پس از ارائه اراجیفی در مورد نیروهای مقاومت ملی علیه تجاوزگران روسی، و به کار بردن کلمات «اشرار»، «دزدان»، «قطاع الطریقان»، «آدم کشان»، «فتودالان»، «ارتجاع داخلی»، «مزدوران امپریالیسم»، «شوونیسم» و... ناخود آگاه در باره یکی از «باند‌های کوچک؟!»، «رهبران این باند» این واقعیت را که عبدالمجید «کلکانی» واقعاً یک نیروی عمده داخلی است و در ورای «افسانه اش» دشمن سرسخت تجاوزگران پنهانست، آشکار ساخت. پراودا نوشت:

«مجید، در حومه شهر کابل پنج هزار مرد مسلح دارد».

یکی از ویژگی‌های گزارش‌های مطبوعات روسی در مورد افغانستان اینست که خوش دارد نیروی مردم را ضعیف نشان بدهد و تمام قیام‌ها و عصیان‌ها، مبارزات آزادیبخش و پیکار عادلانه ضد استعماری مردم را ملهم از تحریکات بیگانه قلمداد بکند، مخصوصاً که مجاهدان را اشرار صادر شده از «پاکستان»، «ایران»، «امریکا»، «چین»، «مصر» بخواند. و درین مورد بیشتر رهبری خارج از کشور را دلیل می‌آورد، اما در مورد عبدالمجید «کلکانی» که این استدلال را نمی‌تواند به کار برد «ضد انقلاب داخلی»، «آدم کش»، «بسماج» (کلمه روسی به معنی اشرار) را به میان می‌کشد.

(نوه یه وریمیه / ۲۵ جنوری ۱۹۸۰ / شماره ۴)

این نوع گزارش‌های تجاوزگران در «افسانه مجید» تأثیری نگذاشت. مردم همچنان به این افسانه دل بسته بودند و با قهرمان این افسانه دمسازی داشتند. ملت هر روز بیشتر از پیشتر، مجید افسانوی را با خود نزدیکتر می‌یافتند. از طرح‌های او با خبر می‌شدند و به ندای او پاسخ می‌گفتند. او هم آرام نمی‌نشست. زمانی به

صحبت روحانیون می رفت، هنگامی به دیدار روستائیان زراعت پیشه و وقتی هم به سراغ انقلابیون شهر، گاهی از پیشه وران شهری خبر می گرفت و هنگامی هم از ملیون و گرو های مقاومت مسلحانه. هر جا، در هر دیدار با هر کس یا گروهی، مسأله وحدت ملی را در میان می گذاشت و تأکید بر قاطعیت مبارزه را پیش می کشید. او تنها رسالت رهبری ساما را نداشت. مردم آرزو داشتند رهبر شان، قهرمان ملی شان، به همه مدد برساند و او همان می کرد.

این دید و بازدیده در زمانی صورت می گرفت که اختناق و ترور دولت دست نشانده و تجاوز نظامی روس ها بر کشور همانند امروز بر سرزمین ما سایه افکنده بود. کا. جی . بی اطلاع می داد که مجید، پیگیرانه جهاد مقدس مردم را از داخل افغانستان رهبری می کند، ولی خودش دیده نمی شود.

در سوم حوت ۱۳۵۸ قیام بزرگ شهریان کابل و حومه آن لرزه بر اندام امپریالیسم روس افگند. روس ها درک کردند که مجید توانسته است مردم را بسیج نماید. مجله نوه یه وریمیه (نیوتایمز به زبان روسی) شماره ۴/ جنوری ۱۹۸۰ (مقاله «شریک توطئه پکن» به قلم «یو. دیموف» ص ۱۳ - ۱۴ پاراگراف ۱۰) در باره قیام مسلحانه شهریان کابل مطلبی انتشار داد.

دیموف نویسنده مقاله، این قیام را همسان و دنباله قیام عظیم ۲۴ حوت ۱۳۵۷ هرات خواند. درین گزارش، به گرد همایی رهبران مختلف آزادیخواهان افغانستان (البته با زبان مخصوص استعمارگرانه امپریالیسم روس) غرض ایجاد «جبهه واحد» در جنوری ۱۹۷۹ اشاره گردید و در آن نوشته شده است: «یک چنین گرد همایی در هرات درین شهر بزرگ افغانی، دقیقاً در بحبوحه قیام خونین درین شهر سامان یافت». بعد از آن «سازماندهی بی نظمی مسلحانه در شهر و سازماندهی باند ها و اختلال امنیت در مارچ ۱۹۷۹ در حومه پایتخت افغانستان» نقش عبدالمجید «کلکانی» چنین تصریح شده است:

«سرکرده این بسماچها (اشرار- مترجم) کسی به نام کلکانی خواست تجربه آزمون شده در هرات را عملی ساخته و به همراهی «اخوان المسلمین» و سایر مرتجعین به کابل ضربت وارد نماید». (همانجا)

صفت «سرکرده این بسماچها» که در دنباله «کلکانی» آمده است، قابل تأمل نیست، چه از دشمن جز این کلمات، دیگر نمی توان توقع داشت. ولی باید دقت کرد این شیوه نگارش که در آن نوشته شده است: «کلکانی خواست ضربت وارد نماید» چه چیزی را می رساند؟ و چرا نوشته نشده که باندهای اشرار خواستند... ضربت وارد نمایند؟ قصدی در کار نبوده، بلکه همان هراس مرگبار را نشان می دهد، هراسی که نویسنده مقاله از اصل گزارش آن را احساس کرده و پس از آن که گزارش را دقیقاً رنگ استعمارگرانه داده است باز همان هراس به گونه نا خود آگاه در نوشته اش خود نمایی کرده. نویسنده مقاله از «افسانه مجید» از محبوبیت مجید در میان مردم، از همسانی خواست مجید با خواست مردم خوب با خبر بوده و نیز می دانسته که قیام شهریان کابل همانند همه قیام های دیگر، سراسر مبارزه مردم ما کاملاً ملی و ماهیت ضد استعماری دارد و مجید در قله رهبری این مبارزه قرار داشته است.

هفته نامه زرد بیژوم (چاپ مسکو / شماره ۱۵ (۱۰۳۲) ۱۹۸۰) در مقاله «اراده محکم خلق» به قلم «ولادیمیر ایردنسکی(ص ۱۲-۱۳) نوشت:

« در اواخر فبروری در پایتخت؟ ، سردسته یکی از باندها- مردکی؟! به نام مجید کلکانی (خصوصیت استعمار است که تا می تواند مردان بزرگ ملی سرزمین به اسارت کشیده را تحقیر کنند) دستگیر گردید. نامبرده نماینده تپیک محیطی می باشد که گردانندگان جنگ مخفی علیه افغانستان، در چهره اش اجنت خویش را تشخیص می دهند». (به جای اینکه بنویسند: روسهای تجاوزگر - گردانندگان جنگ علنی علیه افغانستان - در چهره اش سرسخت ترین دشمن خود را تشخیص می دهند). « مجید کلکانی آدم کش است» (چنانچه سباع و وحوش تجاوزگر روسی را «آدم» به حساب بیاوریم، او «آدم کش»؟! است، زیرا مجاهد کبیر ملی ما با همپیمانانش هنگام آغاز یورش نظامی تجاوزگران روسی به کابل، ۶ جدی ۱۳۵۸ در زادگاه این مجاهد، از این نوع «آدم ها» را بسیار کشت و بعد ها نیز به همین کارش ادامه داد. این جنایت(؟) همانا مبارزه علیه نفوذ امپریالیسم روس در دستگاه دولتی بود که بعد ها نتیجه اش را در فاجعه ثور و تجاوز آشکار ۶ جدی دیدیم). بعد ازین که پولیس شاهی تعقیب وی را آغاز نمود، نامبرده مخفی گردید و تا اکنون از طریق چپاول زندگی می کرد» (کی را چپاول می کرد؟ چگونه چپاول می کرد؟ آیا در تاریخ کسی به یاد دارد که چپاول گری را همه کس دوست بدارد، و بدین پایه شهرتش همه جا گیر شود که شخصیت واقعی اش در خلال افسانه های مردم انعکاس یابد؟ تازه این که همین نویسنده فراموش کرده که روزنامه معتبر حزبی شان یک سال قبل نوشته بود که مجید، پنجهزار مرد مسلح دارد. آیا امکان دارد که یک چپاولگر پنجهزار آدمی را که در واقعیت بسیار بیشتر از آن است، به دور خود جمع کند و رهبری نماید؟) « به گردن او خون های زیاد است» (بلی، خون ناپاک پرچمی ها و خلقی ها و ارتش تجاوزگر!) « جنایتکار چالاک و زرنگ سال های متمادی از پیگرد پولیس فرار می کرد»(نویسنده توقع دارد که همانند چاکران روسی خود را به سازمان جاسوسی کا. جی . بی می فروخت و با جبهه سایی در آستان امپریالیسم روس، آرمان مردم و ملتش را زیر پا می کرد).

دلچسپ اینست که همانوقت اجنت ها، به نامبرده بذل توجه نمودند(مثل اینکه در سرزمین افغانستان همه کس وابسته به اجنتی بوده، درین کشور هیچ نیرویی نبوده! این توهین آشکار نه تنها به شخصیت مجید بلکه اهانتی بر ملت ماست! روس ها تنها همان « تره کی بوزینه صفت» را اجنت نمی دانند، و همین « ببرک روباه سرشت» را) به همکاری ایشان کلکانی تلاش نمود که حتی نقش مبارز سیاسی را بازی کند و به این قسم، رهبر یکی از گروه های کوچک گردید»(چطور شده که « مبارز سیاسی» را به کار برده، چگونه از زیر نظر سانسور چیان کا . جی . بی این عبارت مانع نشراتی پیدا نکرده است و نیز چرا رهبر یکی از باند ها نگفته است و اصلاً چرا کلمه رهبر را به کار برده است؟ یک گروهی که به قول او خود روس ها (رادیو مسکو) تنها مردان مسلحش در شروع کودتای ثور که هنوز بسیج عمومی صورت نگرفته بود، پنجهزار باشد، آیا می تواند کوچک خوانده شود؟) « باندیست ماهر و آدمکش با دو همکار خویش در مکروریان دستگیر گردید. در دستگیری مقاومت مسلحانه نمود»(و این دستگیری، روس ها را شادمان ساخت، به طوری که این شادمانی در مطبوعات

روسی انعکاس یافت) «تحقیق نشان داد» (کدام تحقیق؟ آیا مجاهد کبیر ملت ما به سگان پرچمی و سازمان جاسوسی کا. جی. بی کدام تحقیقی هم داد؟ چرا واقعیت را نمی نویسند که مجید قهرمان به جای تحقیق بر چهره پلید پرچمی ها و تجاوزگران روسی شجاعانه تف نفرت افگند) «که باند وی (از گفتن نام ساما و جبهه متحد ملی هراس دارد) در شهر کابل (و در سراسر سرزمین مرد پرور ما) چپاول مغازه ها (این قوای دوست؟؟!! بودند و هستند که همانند دزدان، مغازه های شهر کابل را هر روز تاراج می کنند، سازمان مجید تنها به مصادره اموال دولت دست نشانده و قوای روسی پرداخته است) آتش سوزی ها (شاید منظور آتش سوزی مارکیت جمهوری متصل فروشگاه بزرگ است که به وسیله روس ها پس از تاراج اموال آن، به آتش کشیده شد و بدینگونه می خواهند آن را به مرد مجاهد ملی ما نسبت دهند) و ارباب مردم (چرا صریح گفته نمی توانند که ارباب امپریالیسم روس و چاکران دولت دست نشانده اش) را سازمان می دادند.»

روس ها، با این افتراآت، با این قلب واقعیت، چه توانستند بکنند؟ جز تف سربالا که چهره منحوس شان را ملوث تر ساخت.

شهادت قهرمان ملی ما به دست جانیان روسی در سراسر مطبوعات جهان انعکاس کرد. انزجار مردم در برابر روس ها بخاطر این شهادت یک بار دیگر با مظاهرات و اعتصابات ابراز گردید.

پراودا در شماره ۱۶۱ (۲۲/۵۹) ۹ جون ۱۹۸۰ ص ۵ (اطلاعات بین المللی) به حواله خبرگزاری تاس «اعلامیه حکومت افغانستان» را نشر کرد و در آن افزود: «رادیو کابل همچنان خبر اعدام کلکانی - سردمدار یکی از باند ها را که به تاراج و چپاول حومه کابل مصروف بود، نیز اطلاع داد. «حکم محکمه فوق العاده انقلابی اجرا گردید».

پراودا تبصره نکرد که آیا این شهادت عصیان ها و انزجار مردم را در بر داشت یا خیر؟ وقتی هم دیگر خبرگزاری ها و مطبوعات در باره شهادت و شخصیت این مرد بزرگ ملی تبصره کردند، خشم روس ها را برانگیخت.

روزنامه معتبر فرانسوی لوموند (۹ جون ۱۹۸۰) نوشت: «عبدالمجید کلکانی که خبر اعدامش روز ۷ ماه جون توسط مقامات ذیصلاح کابل به نشر رسید گفته می شود از گروه مقاومت بوده و دو هفته قبل توسط دولت دستگیر و تیرباران گردید. او عضو یک خانواده مبارز سیاسی بود. پدر و پدرکلانش نیز در سال ۱۹۴۰ نسبت اختلافاتی که با دولت شاهی وقت داشتند به اعدام محکوم گردیده بودند. مجیدکلکانی مدت زیادی را در خفا به سر برد، تنها در صورت مساعدت اوقات، احوال و شرایط دست به فعالیت های سیاسی قانونی می زد. وی از بنیاد گزاران اصل یک جریان سیاسی که سال تأسیس را ۱۹۶۰ تخمین می زنند، بود. از کودتای اپریل ۱۹۷۸ بدینسو، وی در گروه مقاومت داخل شد و در میان رهبران جبهه متحد ملی احراز مقام نمود. بعد ها منحیث منشی یا رئیس سازمان «ساما» ایفای وظیفه کرد. وی در روز ۲۷ فبرور گذشته در منطقه مکروریان که در آنجا تدارک و تنظیم یک شورش سرتاسری را روی دست داشت، غافلگیر شد و راهی زندان و بعداً محکوم به مرگ گردید».

همانند آنچه لوموند در ارتباط به شهادت مجاهد کبیر ملی نوشته همه رادیوهای معتبر جهان، روزنامه ها، جراید و مجلات مشهور درین مورد خبری نشر نمودند و حتی در چند روز دیگر، در مورد شخصیت و قهرمانی های وی سخن گفتند و نوشتند. روس ها که از نشر این واقعیت ها می هراسیدند، روزنامه های مزدور خود را که به عنوان ارگان احزاب چاکر کرملین نشرات دارد، مامور کردند تا با این تبصره ها مذبوحانه به جنگ روند. هیومانیته (روزنامه فرانسوی وابسته به حزب کمونیست فرانسه) ۲۰ جون ۱۹۸۰ در تبصره بر مطالب نشر شده در شماره ۱۹ جون ۱۹۸۰ روزنامه لوموند نوشت: «در همین شماره، روزنامه لوموند راجع به محکوم ساختن مجید کلکانی چنین می نویسد:

«مجید یک شخص مردمی و یک شخصیت اساطیری افغانستان بود که اعدام حکم محکمه در مورد وی سبب شورش مردم شد...» اما در حقیقت، این شخص رهبر یک باند کانگستری بود، که از طریق دزدی و رهزنی به مفاد خویش کار می کرد، میراث شوم فئودالیسم، اصطلاحات «فئودالیسم»، «قرون وسطی»، «راهزنان» و پیوند بسیار کودکانه آن با «کانگستر» (ترم کاملاً غربی منطبق بر وضع اجتماعی اروپا و امریکا) جز اینکه بیماری خود را از نظر فرهنگی ارائه دهد، چه کرده است؟ افزون بر این نویسنده با به کار بردن «میراث شوم فئودالیسم» در حقیقت بر میراث های فرهنگی جامعه مان حمله می کند.

باری، روس ها هرچه گفتند و نوشتند بر شخصیت مجید، قهرمان افسانوی ملت مان اثر نگذاشت. با آنکه دژخیمان کا. جی. بی به همدستی «خاد» هستی مجید را توانستند از میان برند - که بیشرمانه به شهادت رساندندش - اما نتوانستند و نمی توانند افسانه مجید را، رزمندگی مجید را، از دل ملتش، هم پیمانانش، دوستانش، سازمانی که بنیانش گذاشت، بزدایند.

بگذار افسانه مجید، بر زبان ها جاری باشد!

بگذار آرمان مجید را ساما جاودانه دارد!

بگذار رزمندگی مجید، در پیکار برحق ملت مان، در مبارزه ضد استعماری ساما شکوهنده تبلور و تداوم یابد!
یا مرگ یا آزادی!

اشارات:

(۱) نعمت الله حباب در پیوند با تشکیلات «ساما» زندانی شد و همراه با دو تن از همدوسیه هایش، انجنیر سید کبیر و رحیم اعدام گردید.

(۲) تصویر و زندگینامه زنده یاد نعمت الله "حباب" را از سایت «عزیزان گم شده» اقتباس کرده ام.

(۳) مقاله "افسانه مجید" را، از «ویژه نامه شهید مجید کلکانی» برگزیده و آن را دوباره تایپ کرده ام. این ویژه نامه، به مناسبت اولین سالگرد شهادت عبدالمجید کلکانی (سال ۱۳۶۰ خورشیدی) نوشته شد و در چاپخانه مخفی «ساما» به چاپ رسید. زنده یاد میرنعمت الله "حباب" که در آن هنگام عضو کمیته فرهنگی «ساما» بود، در تهیه و تدوین این ویژه نامه سهم ارزنده ای ایفا کرده است.

یادش گرامی باد!

نسیم رهرو

۲۸ سپتمبر ۲۰۲۰ / هفتم میزان ۱۳۹۹